

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره سی و هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۴: ۴۰ - ۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۱۳

نوع مقاله: پژوهشی

هویت ایرانی در کشاکش تقابلات درونی در شاهنامه فردوسی^۱

شجاع احمدوند*

محمد عبدالخانی**

چکیده

این پژوهش نشان می‌دهد که مسئله هویت ملی برای فردوسی در چارچوب تقابل «خود- خود» تبیین شده و او به بررسی مسئله «تقابل‌های ایرانی- ایرانی» پرداخته است. پرسش اصلی پژوهش این است که فردوسی چگونه مسئله هویت ایرانی را نه در مواجهه با بیگانه، بلکه در بستر تقابل‌های درونی بازتعریف می‌کند. فرضیه پژوهش آن است که فردوسی با نقد وضعیت سیاسی و اجتماعی عصر خود، تقابل‌های درونی را عامل اصلی تضعیف هویت ایرانی می‌داند. در این راستا و با بهره‌گیری از روش‌شناسی قصدگرای «کوئنتین اسکینر» و از طریق تحلیل مضمون داستان‌های منتخب شاهنامه به دنبال ارائه فهمی از مسئله هویت ایرانی بر مبنای تقابل خودی با خودی است. این پژوهش از این جهت نوآورانه به نظر می‌آید که نخست، مسئله هویت ملی را از منظر تقابل «خود- خود» بررسی می‌کند؛ دوم اینکه اثر تبیین این مسئله و راه‌حل‌های آن را در بازآفرینی هویت ایران امروز نشان می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: اندیشه سیاسی، شاهنامه فردوسی، تقابل خود- خود، هویت ایرانی و هنجار غالب.

۱. پژوهش حاضر برگرفته از رساله دکتری محمد عبدالخانی، با عنوان «معنای خود و دیگری در بازاندیشی هویت ایرانی: مطالعه موردی شاهنامه فردوسی»، ارائه شده در گروه علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی است.

* نویسنده مسئول: استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
ahmadvand@atu.ac.ir

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی (اندیشه سیاسی)، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

mohamadabdolkhani@gmail.com



مقدمه

شاهنامه فردوسی به عنوان یکی از مهم‌ترین متون بنیادین هویت ایرانی، همواره کانون توجه پژوهشگران حوزه فرهنگ و اندیشه سیاسی ایران بوده است. با این حال بیشتر پژوهش‌های پیشین، هویت ایرانی را در شاهنامه عمدتاً از منظر تقابل «خود» و «دیگری» بررسی کرده‌اند و به نقش تقابلات و کشمکش‌های درونی کمتر پرداخته‌اند. این غفلت، فهم ما را از پیچیدگی‌های هویت ایرانی، محدود ساخته است. مسئله اصلی این پژوهش، بازخوانی مفهوم هویت ایرانی در شاهنامه با تمرکز بر تقابل‌های درونی و تحلیل نقش این تقابلات در تضعیف هویت ملی است. پرسش محوری مقاله آن است که: «فردوسی چگونه از خلال روایت‌های شاهنامه، هویت ایرانی را نه صرفاً در مواجهه با بیگانه، بلکه در بستر تقابلات درونی بازتعریف می‌کند؟» فرضیه پژوهش بر این استوار است که فردوسی، با نقد ساختارهای سیاسی و اجتماعی عصر خود، تقابلات درونی را مهم‌ترین تهدید برای انسجام و پایداری هویت ایرانی قلمداد می‌کند.

هدف این پژوهش، ارائه خوانشی نو از شاهنامه است که در آن، کشمکش‌های درونی ایرانیان به عنوان عاملی کلیدی در ضعف و آسیب‌پذیری هویت ملی برجسته می‌شود. برای تحقق این هدف، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش تحلیل مضمون و چارچوب قصدگرای «کوئنتین اسکینر»، به تحلیل روایت منتخب رستم و سهراب در شاهنامه می‌پردازد تا ضمن بازسازی زمینه تاریخی و هنجارهای متعارف زمانه فردوسی و تبیین رویکرد انتقادی وی در شاهنامه، ابعاد مختلف تقابل‌های درونی و پیامدهای آنها برای هویت ایرانی را تبیین کند. ساختار مقاله به این شرح است: ابتدا مروری بر ادبیات و پیشینه پژوهش ارائه می‌شود و سپس چارچوب نظری و روش‌شناسی تحقیق تبیین خواهد شد. در ادامه، تحلیل روایت منتخب شاهنامه و یافته‌های پژوهش مطرح می‌شود و در پایان، نتایج و پیشنهادهایی برای پژوهش‌های آتی ارائه خواهد.

پیشینه پژوهش

مرور پژوهش‌های پیشین در ارتباط با مسئله «هویت ایرانی» به صورت عام و پردازش

مفهوم «خود» در طرح این مسئله و بازنمایی آن در شاهنامه به صورت خاص، به این نظر دست می‌دهد که خوانش‌های متعارف از در شاهنامه، هرچند متنوع، عمدتاً حول چند رویکرد اصلی شکل گرفته‌اند که مورد نقد این پژوهش قرار می‌گیرند.

نخست آثاری مانند نوشته‌های ذبیح‌الله صفا (۱۳۵۵) و تئودور نلدکه (۱۳۶۹)، با تأکید بر وجه حماسی شاهنامه و بازسازی هویت ایرانی در برابر فرهنگ‌های بیگانه، به بازنمایی هویت ایرانی از منظر اسطوره‌ای و باستان‌گرایانه می‌پردازند که تحت تأثیر گفتمان پهلوی و سیاست‌های مشروعیت‌بخشی آن دوره است.

دوم، پژوهش‌های چپ‌گرا، به‌ویژه اثر فرج‌الله میزانی جوانشیر (۱۳۵۹)، با رویکردی مارکسیستی، نقدی بر ایدئولوژی شاه‌محوری در شاهنامه ارائه داده و تقابل‌های درونی را در قالب تضادهای اجتماعی و سیاسی تحلیل می‌کنند.

سوم، گروهی از مطالعات، «تقابل» را به عنوان واقعیت ذاتی سیاست در شاهنامه بررسی کرده و تلاش دارند نظم و ثبات سیاسی را در اندیشه فردوسی تحلیل کنند. از جمله باقر پرهام (۱۳۷۳) که شاهنامه را به‌مثابه کتاب سیاست ایرانیان می‌داند، هرچند مقایسه‌ای متفاوت با نظریه‌های سیاسی غرب ارائه می‌دهد. این دسته‌بندی‌ها نشان‌دهنده تنوع رویکردها به مسئله «هویت ایرانی» در شاهنامه و ضرورت بازنگری انتقادی در فهم این مسئله است.

اما صرف‌نظر از رویکردهای کلان شاهنامه‌پژوهی، تبیین مسئله «هویت ایرانی» بر اساس مفهوم «خود» و موقعیت این مفهوم در مواجهه با «دیگری» همواره مورد توجه پژوهشگران این حوزه قرار داشته است. بر این اساس و در تلاش برای دستیابی به پیشینه پیش‌برنده این پژوهش به بررسی موردی برخی از آثار و پژوهش‌های تاریخی و معاصر پرداخته می‌شود:

مسکوب (۱۳۵۱) در «سوگ سیاوش» به تحلیل اسطوره‌شناختی داستان سیاوش پرداخته و مرگ و رستاخیز او را بر اساس مفاهیم «غروب»، «شب» و «طلوع» بررسی می‌کند. مسکوب در سوگ سیاوش با تکیه بر منابع اسطوره‌ای ایران باستان، نقش

اسطوره سیاهوش را در فرهنگ ایرانی و پیوند آن با مفهوم شهادت و مقاومت در برابر ظلم برجسته می‌سازد و تأثیر این اسطوره را در حافظه تاریخی و هویت جمعی ایرانیان تبیین می‌کند.

مسکوب (۱۳۸۴) در پژوهشی دیگر با عنوان «ارمغان مور؛ جستاری در شاهنامه» با تحلیل پنج‌بعدی شاهنامه بر اساس پنج مفهوم بنیادین «زمان»، «آفرینش»، «تاریخ»، «جهان‌داری» و «سخن»، این اثر را فراتر از یک متن تاریخی، اثری شاعرانه و هنری می‌داند که نه تنها بازتاب دانش گذشتگان، بلکه تصویری از آگاهی ارتقایافته زمانه فردوسی به دست می‌دهد. مسکوب همچنین با نگاهی فلسفی و ادبی با تأکید بر ویژگی‌های هنری شاهنامه، آن را بازتابی از حقیقت متعالی و زیبایی می‌داند که در روح خواننده آزموده می‌شود و خاطره جمعی را با شادی و زیبایی پیوند می‌دهد.

اسلامی ندوشن (۱۳۴۸) در «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه»، با ارائه تصویری از اوضاع خراسان و نفوذ ترک‌ها، چینی‌ها و... در آن دوره، مدعی است که فردوسی با درک درهم‌تنیدگی قومی ملت ایران و چالش‌های ناشی از این درهم‌تنیدگی، مفهوم «خود و دیگری» را به عنوان مسئله ایران به شیوه خاص خود در شاهنامه گنجانده است. هانزن (۱۳۷۴) در «شاهنامه فردوسی؛ ساختار و قالب» ادعا می‌کند که فردوسی، نظر به «کشمکش» سیاسی دارد که برای او بیش از سرگذشت شاهان پیشاتاریخ مسئله‌ساز است. از این‌رو نوآورانه این مسئله را در قالب مضمون مهم «نزاع ایران و توران» مطرح می‌کند.

ریاحی (۱۳۷۵) در «فردوسی؛ زندگی، اندیشه و شعر او» با استناد به گفته‌های فردوسی و متون کهن نزدیک به عصر او، به بررسی زندگی، زمانه و الگوهای فکری دوره فردوسی می‌پردازد. وی با تشریح مراحل نگارش شاهنامه، رابطه این اثر را با زبان فارسی و هویت ملی ایران تحلیل کرده، جایگاه فرهنگی و زبانی آن، میراث فردوسی و چالش‌های شاهنامه‌شناسی را واکاوی می‌کند. این پژوهش همچنین ویژگی‌های زبان فارسی در عصر فردوسی و تأثیر شاهنامه بر تثبیت زبان معیار فارسی را مورد توجه قرار داده است.

ریاحی (۱۳۸۲) در پژوهشی دیگر با عنوان «سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی» با مرور انتقادی آثار و روایت‌های کهن درباره فردوسی و شاهنامه به‌ویژه نوشته‌های مورخان،

تذکره‌نویسان، مقدمه‌های کهن دست‌نویس‌های شاهنامه و ستایش‌های شاعران و بزرگان هم‌عصر فردوسی تا آثار معاصر، ضمن تحلیل این آثار، شخصیت و جایگاه ادبی و فرهنگی فردوسی در تاریخ ایران را واکاوی می‌کند. وی همچنین در پیشگفتار این کتاب به تحلیل شرایط تاریخی و فرهنگی زمان و سختی‌های زندگی فردوسی پرداخته است که در ارتباط با مسئله پژوهش حاضر و در فهم بستر زمانی شکل‌گیری اندیشه فردوسی، حائز اهمیت قلمداد می‌شود.

ثاقب‌فر (۱۳۷۷) در «شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران»، خودآگاهی تاریخی و حماسی ایرانیان را بر اساس خاستگاه‌ها و بنیان‌های فرهنگی، تاریخی و فلسفی شاهنامه بررسی می‌کند. وی بر اساس نظریه فلسفه تاریخ هگل، به تحلیل هویت تاریخی ایرانیان در چارچوب جهان‌بینی شاهنامه و نقش فردوسی در بازتاب و شکل‌دهی به آگاهی تاریخی ایران می‌پردازد و بر آن است که شاهنامه نه تنها حماسه‌ای ملی، بلکه دریایی از حکمت، معرفت و فلسفه است که خودآگاهی تاریخی ایرانی را در قالبی حماسی و فلسفی بازتاب می‌دهد. از این نظر، فردوسی به عنوان فیلسوف تاریخ ایران معرفی می‌شود که توانسته است فلسفه تاریخ ایران را در اثر خود متجلی سازد.

خطیبی (۱۳۸۵) در «هویت ایرانی در شاهنامه» با تبیین هویت ایرانی بر اساس اصل «یکپارچگی»، شاهنامه را طرحی از اندیشه «یکپارچگی ایران» در دوره‌های مختلف قلمداد می‌کند که با پادشاهی دارای کیانی آغاز یافته، در دوره اردشیر بابکان تداوم و در دوره خسرو انوشیروان مجدداً بازتولید می‌شود. او با اشاره به دگرگونی‌های مذهبی پیامد فروپاشی ساسانیان و حمله اعراب بر آن است که وجوه ملی‌گرایانه اندیشه فردوسی در شاهنامه از عوامل اساسی تداوم این اندیشه در این دوره است و از این تاریخ به بعد، هویت ایرانی نه در بستر حکومتی یکپارچه به لحاظ سیاسی و دینی، بلکه در بستری فرهنگی، ادبی و هنری استمرار یافت. در همین امتداد، این شاهنامه بود که به عنوان شناسنامه ملی ایرانیان، آرمان یکپارچگی سیاسی، فرهنگی و جغرافیایی ایران را پانصد سال بعد در دوران صفویان تحقق بخشید.

صابر لتیباری و داوری اردکانی (۱۳۹۹) در «خود و دیگری در میراث مکتوب

شاهنامه فردوسی، دو مفهوم «هویت» و «خود-دیگر» را در داستان بیژن و منیژه تحلیل کرده‌اند. در این پژوهش، بررسی ویژگی‌ها و روند کنش‌های هویت‌های اصلی داستان، به طرح این مدعا انجامیده که «رستم»، کلیدی‌ترین هویت داستان را شامل می‌شود. نویسندگان همچنین در بخشی از پژوهش به ارزیابی مفهوم «خود» و «دیگر»، هم از نگاه رستم (بازیگر) و هم از نگاه فردوسی (راوی) پرداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که این مفهوم در ارتباط با ایرانی/ غیر ایرانی بودن و بر اساس شاخص اخلاق‌مداری قرار دارد. در جمع‌بندی پژوهش‌های پیشین و در ارتباط با مسئله اصلی این پژوهش، تقریباً در هیچ‌یک از آثار موجود، به مسئله هویت ایرانی از منظر تقابلات درونی به شکل خاص از دریچه نگاه انتقادی فردوسی توجه نشده است. به نظر می‌رسد در یک برداشت اجمالی، درک متفکران از دوگانه «خود» در شاهنامه عموماً مبتنی بر طرحی از مسئله هویت ایرانی در نگاه فردوسی بوده که در ارتباط با «دیگری» خارجی، فرامیزی یا آنچه بیگانه می‌نامد، استوار است. بر این اساس از آنجایی که پژوهش مرتبط با نقش تقابل درونی در هویت ایرانی از نگاه کنشگر فردوسی و یا پیامدهای عملی این تقابل در بازآفرینی هویت ملی ایران امروز وجود ندارد، این پژوهش نوآورانه قلمداد می‌شود. نوآوری پژوهش از این جهت مطرح است که نخست، مسئله هویت ایرانی را از منظر تقابلات درونی بررسی می‌کند؛ دوم اینکه اثر تبیین این مسئله و راه‌حل‌های آن را در بازآفرینی هویت ایرانی امروز نشان می‌دهد. با این اوصاف، این پژوهش به عنوان یک طرح انتقادی از کنش سیاسی در سنت ایرانی می‌تواند راهگشای پژوهش‌های آینده در این حوزه باشد.

چهارچوب مفهومی

شاهنامه فردوسی

شاهنامه اثر ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹-۴۱۶ ه.ق) از برجسته‌ترین آثار حماسی جهان است که نگارش آن حدود سی سال طول کشیده است. از این اثر تا حدود دویست سال پس از خلق آن، نسخه‌ای در دست نبوده و برای نخستین‌بار در قرن نوزدهم در هندوستان، نسخه اولیه‌ای از آن چاپ شد. خالقی مطلق با اشاره به مشکلاتی از جمله: نبود نسخه نزدیک به زمان فردوسی، تنوع نسخه‌های موجود و به‌ویژه حجم زیاد این اثر

بر آن است که تنها از قرن هفتم تا آخر قرن دهم، نزدیک به ۲۵۰ نسخه خطی از شاهنامه در نقاط مختلف جهان پراکنده بوده است (فردوسی، ۱۳۶۶: ۱۲). ساختار محتوایی شاهنامه به سه بخش اسطوره‌ای، پهلوانی و تاریخی تقسیم می‌شود که بازتابی از تحول تاریخی و تغییرات فرهنگی- اجتماعی ایران است. در این پژوهش و با هدف امکان استناد معتبر به متن اصلی، «شاهنامه فردوسی» ویرایش جلال خالقی مطلق، چاپ مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی به عنوان منبع اصلی، انتخاب شده است.

هویت ایرانی

از منظر معنای لغوی، «هویت» یعنی کیستی و چیستی و عبارت است از شناخت و آگاهی از خود همراه با شناخت و آگاهی از دیگران. این مفهوم، نشان‌دهنده وجه تمایز و جدایی و همچنین نقاط مشترک «ما» و «دیگران» است و زمانی می‌تواند وجود داشته باشد که هر دو طرف یعنی «ما» و «دیگران» حضور داشته باشند (عابدی، ۱۴۰۱: ۱۴۳). مفهوم «هویت» به عنوان مسئله‌ای بنیادین، سابقه‌ای به قدمت تاریخ تمدن انسان دارد و از پیچیده‌ترین و بحث‌برانگیزترین مفاهیم در علوم سیاسی، اجتماعی و روان‌شناسی محسوب می‌شود. از دهه ۱۹۵۰ میلادی به بعد، این مفهوم به طور ویژه‌ای مورد توجه پژوهشگران این حوزه‌ها قرار گرفته و به یکی از مباحث مهم در علوم سیاسی- اجتماعی و روان‌شناسی تبدیل شده است. هویت شامل احساس تعلق و وابستگی افراد به سرزمین، قوم، نژاد، عقیده، باور، طبقه اجتماعی و همچنین دیدگاه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است که همه این ابعاد تحت چارچوب مفهوم هویت تحلیل می‌شوند (عسگری و دیگران، ۱۴۰۱: ۱۰۹).

حمید احمدی، هویت را به معنای «شناخت خود بر اساس بنیادهای خاص و معرفی خود به دیگران بر پایه آن بنیادها» تعریف می‌کند و تأکید دارد که نگرش ایرانیان نسبت به هویت خود و نحوه معرفی آن به دیگران باید در گستره تاریخی فهمیده شود. از این نظر، ایران به عنوان یک موجودیت جغرافیایی و تاریخی دارای مرزهای سرزمینی و میراث سیاسی (دولت) است که از قرون پیش از اسلام دارای فضای معنایی ویژه‌ای بوده است. این فضای معنایی که بازتاب هویت تاریخی ایران و ایرانیان است، ایران را به

عنوان موجودی دارای تاریخ، فرهنگ، تمدن و سیاست خاص در برابر غیر ایرانیان تصویر می‌کرده است. این تصویر هویتی هم در آثار تاریخی ایرانیان و هم در نوشته‌های غربی‌ها و اعراب به‌وضوح منعکس شده و نشان‌دهنده آگاهی مشترک نسبت به هویت ایرانی بوده است (احمدی، ۱۳۸۲: ۳۱).

هویت ایرانی، کهن‌ترین یا از کهن‌ترین هویت‌ها در جهان به شمار می‌آید. ایرانیان به گواه تاریخ برای بیش از چندین هزار سال به این خودآگاهی رسیده و خود را به عنوان ملتی منحصربه‌فرد در جهانی به نام ایران که گستره فرهنگی آن فراتر از گستره جغرافیایی بوده، شناسایی کرده‌اند. آنچه امروزه در آثار تاریخی با عنوان «ایران‌شهر» مطرح است، در واقع مفهومی سیاسی، فرهنگی و تمدنی و هم‌زمان مجموعه‌ای انسانی با مشترکات مادی و معنوی است که امروزه با همه تنوع قومی و زبانی‌شان، ما از آنها به عنوان «ملت ایران» یاد می‌کنیم (رکابی و بابایی، ۱۴۰۱: ۱۰۹).

این هویت، ریشه در تمدن‌های باستانی ایران دارد. امپراتوری‌های هخامنشی و ساسانی به عنوان نمادهای قدرت و فرهنگ ایران باستان، نقش مهمی در شکل‌گیری این هویت ایفا کرده‌اند. آثار تاریخی مانند تخت‌جمشید و نقش‌رستم نشان‌دهنده عظمت فرهنگی و تاریخی ایران هستند که به عنوان نمادهایی از هویت ملی ایرانیان شناخته می‌شوند. این آثار نه تنها بیانگر تاریخ غنی ایران هستند، بلکه احساس تعلق به سرزمین را در میان نسل‌های مختلف تقویت کرده‌اند. ورود اسلام به ایران در قرن هفتم میلادی، تأثیر عمیقی بر ساختار فرهنگی و اجتماعی کشور گذاشت. در دوران صفویه، تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور معرفی شد که یکی از ارکان اصلی هویت دینی ایرانیان را تشکیل داد (Zahedi, 2004: 21).

موضوع هویت ملی ایرانیان، یکی از موضوعات محوری در تاریخ ادبیات ایران است. بر این اساس اهمیت شاهنامه و ارتباط آن با هویت ایرانی از این جهت مطرح است که شرایط کلی اجتماعی در هر دوره تاریخی موجب شکل‌گیری ادبیات خاصی می‌شود که خود این ادبیات، با ویژگی‌های خود، بر زندگی و بینش فردی و جمعی نسل‌های مختلف تأثیرگذار است (رضوی، ۱۳۹۹: ۳۹). در این راستا نیز شاهنامه در دوره‌های مختلف تاریخ ایران همواره به عنوان عامل هویت‌بخش، پویایی و زندگی خود را حفظ کرده است. به

عنوان نمونه تاریخی، دوران صفویه را باید دوره‌ای از برجستگی هویت ایرانی دانست که با محوریت اصول هویت‌ساز شاهنامه شناخته می‌شود. در این دوره، ایران بار دیگر یکپارچه شد و فرهنگ و تمدن ایران زنده شد. ظهور سلسله صفویه، نقطه عطفی در تاریخ ایران پس از اسلام به شمار می‌آید؛ چراکه برای نخستین بار پس از قرون اولیه اسلامی، ساختار حکومتی متمرکز و فراگیری در سراسر قلمرو فرهنگی و جغرافیایی ایران شکل گرفت. این حکومت با اتکا به عناصر بنیادین هویت ایرانی توانست به دوره‌ای طولانی از پراکندگی و فقدان انسجام سیاسی و اجتماعی پایان دهد و زمینه‌ساز پیدایش دولت ملی یکپارچه در ایران گردد (زرین‌کوب، ۱۳۸۱: ۴۳۹).

در این دوران، شاهنامه فردوسی که در طول تاریخ همواره همراه تحولات و رویدادها بوده، بیش از پیش آثار خود را بر انسجام درونی ایرانیان در مواجهه با تهدیدات بیرونی نشان داده است. در این دوران، شاهنامه در کانون توجه قرار داشته، از شاهنامه مصور به عنوان نماد اقتدار صفویان رونمایی کرد. دوره صفویان در سایه توجه به عناصر هنری و ادبی هویت ایرانی و به‌ویژه شاهنامه، شاهد شکوفایی هنرهای نظیر شاهنامه‌سرایی، خوش‌نویسی، نگارگری، کتاب‌آرایی، گچ‌بری، کاشی‌کاری، سفالگری، فلزکاری، منسوجات، نمایش، موسیقی، قصه‌خوانی و... هستیم. شاه اسماعیل صفوی با درک این واقعیت و در راستای تحقق آرمان وحدت ملی و بسیج عمومی به‌ویژه در جنگ چالدران، از شاهنامه به عنوان الگویی برای رشادت و دلاوری ایرانیان بهره برد و پیامدهای این انسجام هویتی و وحدت ملی را تاریخ ثبت نمود (موچانی و حاجیان، ۱۴۰۱: ۳).

تقابل خود- خود^۱

مفهوم «خود»

انسان‌ها، هویت خود را در بستر روابط و تعاملات اجتماعی و از رهگذر گفت‌وگو با دیگران شکل می‌دهند. به بیان دیگر، دریافت و شناخت ما از «خود»، حاصل تعامل و ارتباط با افرادی است که برای ما اهمیت دارند (میراحمدی و نظری، ۱۴۰۳: ۱۴۱).

چارلز تیلور^۱ در تبیین مفهوم «خود»، آن را حاصل روندهای تاریخی و اجتماعی پیچیده‌ای می‌داند که ریشه در تحولات فکری و اخلاقی دارند. او بر این باور است که «خود» نه صرفاً ماهیتی منفعل یا صرفاً طبیعی، بلکه موجودیتی اخلاقی و هنجاری است که در چارچوب زبان، سنت‌ها و ارزش‌های جمعی پدیدار می‌شود. تیلور، هویت شخصی را در چارچوب گفت‌وگو و تعامل فرد با ارزش‌ها و همچنین روایت‌های هویتی شناسایی می‌کند و بر آن است که در دنیای مدرن، مجموعه این شرایط باعث پدید آمدن نوعی «خود» می‌شود که از معنا و عاملیت اخلاقی برخوردار است. با وجود این تیلور تصریح می‌کند که درک کامل «خود» مدرن، نیازمند ارتباط درونی انسان با امر الاهیاتی است. او تأکید می‌کند که هویت هر فرد از خلال ارتباط با سرچشمه‌های اخلاقی و معنوی شکل می‌گیرد و این هویت همواره نیازمند بازنگری و بازتعریف است (Audi, 2015: 1049).

از این دیدگاه، فرایند ذهنی انسان ذاتاً جمعی و بیناذهنی است و نه حاصل انزوای فردی یا تأملات صرفاً شخصی. در واقع هویت فرد، چیزی نیست که در خلأ و بی‌ارتباط با دیگران ساخته شود، بلکه محصول گفت‌وگو، تبادل نظر و ارتباط با دیگر اعضای جامعه است. به همین خاطر، فهم و شکل‌گیری «خود»، نه پدیده‌ای تک‌گویی، بلکه مبتنی بر دیالوگ و ارتباط متقابل با «دیگری» هاست (تیلور، ۱۳۹۸: ۳۹).

ما به عنوان امری بنیادی، این فرض را می‌پذیریم که عامل انسانی در فضایی از پرسش‌ها زیست می‌کند. اینها پرسش‌هایی هستند که تعاریف چارچوبی ما، به‌مثابه پاسخ‌هایی به آنها عمل می‌کنند و افقی را فراهم می‌آورند که در آن درمی‌یابیم جایگاه ما چیست و پدیده‌ها برای ما چه معنایی دارند» (Taylor, 2001: 29).

زاهاوای^۲، «خود» را بر اساس دو مفهوم «آگاهی لحظه‌ای»^۳ و «روایت‌سازی»^۴ تعریف می‌کند. «آگاهی لحظه‌ای» به آگاهی آنی و پیش‌تأملی اشاره دارد که در لحظه تجربه و بدون نیاز به واسطه‌گری زبان یا روایت رخ می‌دهد. «روایت‌سازی» نیز به فرآیند

1. Charles Taylor

2. Dan Zahavi

3. momentary awareness

4. narrative construction

شکل‌دهی به هویت یا خود از طریق ساخت و بازگو کردن داستان‌هایی درباره تجربه‌ها و زندگی فرد اشاره دارد. زاهاوی بر آن است که «خود» نه صرفاً از آگاهی لحظه‌ای، بلکه از طریق فرآیند روایت‌سازی شکل می‌گیرد. روایت‌سازی، فرآیندی اجتماعی است که از کودکی آغاز شده، در طول زندگی ادامه می‌یابد. این فرآیند که شامل خودسازی، خودتشکیل‌دهی و خودهویت‌یابی است، عمیقاً تحت تأثیر بافت اجتماعی و فرهنگی‌ای قرار دارد که فرد در آن زیست می‌کند. وقتی از خود سخن می‌گوییم، خود بودن وارد حوزه عمومی شده، تحت تأثیر ارزش‌ها، هنجارها و انتظارات اجتماعی قرار می‌گیرد (Zahavi, 2007: 180-183).

اولریک نیسر^۱ نیز در پژوهشی با عنوان «پنج نوع خودآگاهی^۲»، پنج جنبه متمایز از «خود» ارائه می‌دهد:

۱. «خود» زیست‌محیطی: «خود»ی که خود را در ارتباط مستقیم با محیط فیزیکی اطراف درک می‌کند.

۲. «خود» بین‌فردی: «خود»ی که پیامد تبادل انسانی خاص و متأثر از روابط متقابل عاطفی است.

۳. «خود» گسترده: بر اساس خاطرات شخصی و پیش‌بینی‌های آینده شکل می‌گیرد.

۴. «خود» خصوصی: این «خود» از آگاهی از تجربه‌های ذهنی خصوصی شکل می‌گیرد که با دیگران به اشتراک گذاشته نمی‌شود.

۵. «خود» مفهومی: خود مفهومی یا «مفهوم خود» از شبکه‌ای از فرضیه‌ها و نظریه‌های مبتنی بر اجتماع، مانند نقش‌های اجتماعی (همسر، استاد و آمریکایی) یا نهادهای فرضی درونی (روح، ناخودآگاه و انرژی ذهنی) معنا می‌گیرد.

1. Ulric Neisser

2. Five kinds of self knowledge

نیسر استدلال می‌کند که این پنج خود، هرچند از نظر شناختی متمایزند، به دلیل اطلاعات در دسترس و پیوستگی آنها در موقعیت‌های واقعی، به عنوان یک فرد واحد و منسجم تجربه می‌شوند. خود زیست‌محیطی و بین‌فردی مستقیماً از اطلاعات حسی قابل مشاهده‌اند؛ خود گسترده با خاطرات و خود خصوصی با تجربه‌های ذهنی پیوند دارد و خود مفهومی در نظریه‌های فرهنگی و اجتماعی ریشه دارد. این «خود»ها با هم هویت یکپارچه فرد را شکل می‌دهند (Neisser, 1988: 35-59).

مفهوم «تقابل خود-خود»

مفهوم «تقابل خود-خود» در حوزه‌های روان‌شناسی، فلسفه و مطالعات فرهنگی به بررسی تعارض‌ها و تنش‌های درونی فرد در مواجهه با جنبه‌های مختلف هویت، ارزش‌ها، یا امیال متضاد خود اشاره دارد. تقابل خود-خود، پیامد تضادهای درونی در هویت، ارزش‌ها، یا خواسته‌هاست. این مفهوم معمولاً در چارچوب‌های نظری روان‌شناسی، روان‌شناسی شناختی، روان‌شناسی وجودی یا در مطالعات جامعه‌شناختی و فلسفی بررسی می‌شود.

لئون فستینگر^۱ در «نظریه ناهماهنگی شناختی^۲» با طرح مسئله تقابل درونی در سطح فردی، از آن به وضعیتی یاد می‌کند که فرد در مواجهه همزمان با دو باور، ارزش، یا رفتار متضاد، دچار ناهماهنگی شناختی شود. او جلوه‌های بارز رفتاری فرد را در مواجهه با این شرایط در قالب دو نوع الگوی انفعالی تغییرات رفتاری، تغییرات شناختی و یا مواجهه محتاطانه با تغییرات جدید بررسی می‌کند (Festinger, 1968: 31). در همین حوزه و به شکل بارزتر، فروید^۳ در «خود و نهاد»^۴ و در چارچوب نظریه «روان‌تحلیل‌گری»^۵، این مفهوم را در توصیف وضعیتی به کار می‌گیرد که «تعارض‌های درونی» بین بخش‌های مختلف روان (نهاد،^۶ خود^۷ و فراخود^۸) باعث ایجاد اضطراب می‌شوند (Freud, 1926: 20-23).

-
1. Leon Festinger
 2. A Theory of Cognitive Dissonance
 3. Sigmund Freud
 4. The Ego and the Id
 5. Psychoanalytic Theory
 6. Id
 7. Ego
 8. Super-ego

اما در ارتباط با پژوهش حاضر به نظر می‌رسد که نظریه «هویت اجتماعی» تاجفل^۱ و ترنر^۲ حائز ارتباط نزدیک‌تر و همخوانی بیشتر است که می‌تواند گویای ماهیت کاربردی این مفهوم در پژوهش حاضر باشد. تاجفل و ترنر در «نظریهٔ یکپارچه درگیری بین‌گروهی»^۳، مسئله تعارضات بین‌گروهی را مطرح کرده، نشان می‌دهند که هویت‌های زیرمجموعه (مانند قومی یا مذهبی) می‌توانند به تنش‌های درونی در هویت‌های اجتماعی منجر شوند (Tajfel & Turner, 1979: 33-47). بر این اساس مفهوم تقابل خود-خود را می‌توان به صورت یک چارچوب نظری برای تحلیل تعارض‌های درونی هویت ملی به کار گرفت. این تقابل در این سطح به شکل منازعات فرهنگی، سیاسی، یا ایدئولوژیک بروز می‌کنند. در نهایت در سطح ملی، یک ملت به عنوان یک «خود» کلان می‌تواند دچار تقابل‌های هویتی شود که از تضاد بین ارزش‌ها، ایدئولوژی‌ها، یا گروه‌های اجتماعی نشأت می‌گیرد.

روش پژوهش

پژوهش پیش رو بر این پیش‌فرض اصلی قرار دارد که با توجه به تأثیرپذیری اندیشه سیاسی از فضای شناختی آن، بررسی اندیشه سیاسی فردوسی باید در نسبت با بستر زمانی آن یا به عبارت دیگر «هنجار غالب» انجام پذیرد. از این رو با گذار از تبیین‌های صرفاً متن‌گرایانه یا زمینه‌گرایانه، تلاش خواهیم داشت مضامین روایت‌های شاهنامه را تحلیل و مقاصد غایی فردوسی در این روایت‌ها را درک و تبیین نماییم.

هرمنوتیک قصدگرا

کوئنتین اسکینر^۴ (۱۹۴۰)، فیلسوف سیاسی و نظریه‌پرداز انگلیسی، بر این باور است که متون سیاسی معمولاً نقدی بر وضعیت موجود هستند. در چارچوب روش هرمنوتیک

1. Tajfel, H.

2. Turner, J. C

3. An Integrative Theory of Intergroup Conflict

4. Quentin Skinner

قصدهای اسکینر، متن به مثابه کنش گفتاری نویسنده با مقصودی معین است. بر این اساس برای فهم آن باید هم به خود متن و هم زمینه شکل گیری آن در دو حوزه جغرافیای سیاسی و فکری توجه داشت. اسکینر بین متن، زمینه و نویسنده پیوند برقرار می سازد و بر نقش کنشگری نویسنده و وجه ارتباطی متن تأکید دارد. در این چارچوب، متن ها علاوه بر معنایی که منتقل می کنند، از نیروی نهفته ای برخوردارند که کنش های گفتاری را شکل می دهند. از این رو دستیابی به مقصود نویسنده از طریق درک آنها امکان پذیر است. در این چارچوب، آثار هر متفکر را باید به عنوان پاسخی به پرسش ها و مسائل رایج زمانه آن متفکر تلقی کرد (اسکینر، ۱۳۸۰: ۱۷).

رویکرد روش شناختی اسکینر در فهم دقیق متون بر نقد دو الگوی هرمنوتیکی «متن محور» و «زمینه محور» استوار است. در روش شناسی متن محور هرمنوتیک، توجه به زمینه های اجتماعی - تاریخی و نیت ها و انگیزه های نویسنده به عنوان عوامل مزاحم تلقی می شود که می توانند موجب بروز خطا و فاصله گرفتن از معنای اصلی متن گردند. بنابراین برای تفسیر و فهم درست یک متن، باید صرفاً بر خود متن تمرکز کرد و از پرداختن به زمینه های اجتماعی و تاریخی پیدایش آن، قصد و نیت نویسنده و همچنین ساختار زبانی متن خودداری نمود. در نقد این رویکرد، اسکینر بر اهمیت درک معنای تاریخ عقاید سیاسی از متن خود آنها تأکید می ورزد و معتقد است که اندیشه ها به آسانی و صرفاً از طریق کلمات قابل دریافت و فهم نیستند، بلکه نیازمند توجهی عمیق تر به زمینه های تاریخی و فکری هستند (همان، ۱۳۹۹: ۶۹).

اسکینر با طرح مفهوم «اولویت پارادایم ها» به نقد و بررسی ابهامات و مشکلاتی می پردازد که در فرایند فهم نظریه ها و آموزه ها وجود دارد و این مشکلات را با عنوان «اسطوره ها» دسته بندی می کند. این اسطوره ها به عنوان آسیب های شناختی شناخته می شوند که پژوهشگر را به سه شکل مختلف تحت تأثیر قرار داده، با انحراف در تحلیل و تفسیر، اعتبار و صحت فرایند پژوهش را به مخاطره می اندازند:

۱. اسطوره «دکترین»: این نوع اسطوره به فهم نادرست برخی اظهارنظرهای پراکنده یا تصادفی از یک نظریه پرداز کلاسیک درباره آموزه ای خاص اشاره دارد که پژوهشگر احتمالاً انتظار آن را داشته است.

۲. اسطوره «همسازی» یا «سازگاری»: در این حالت، مفسر تحت تأثیر روند رایج اندیشه پژوهی تلاش می‌کند تا به انسجام درونی آموزه‌ها یا هماهنگی نظریه‌های یک نظریه پرداز کلاسیک دست یابد؛ انسجامی که ممکن است خود آن نظریه پرداز هرگز به آن نرسیده یا حتی قصد آن را نداشته باشد.

۳. اسطوره «پیش‌نگری» یا «تقدم‌سازی»: این وضعیت زمانی رخ می‌دهد که پژوهشگر بیشتر به دلالت‌های بازنگرانه و پسینی یک رویداد توجه می‌کند تا به معنای آن برای متفکر در زمان وقوع آن (اسکینر، ۱۳۹۹: ۱۲۰-۱۳۸).

تحلیل مضمون^۱

تحلیل مضمون روشی است برای شناسایی، تحلیل و دستیابی به الگوهای نظام‌مند از داده‌ها. در تحلیل مضمون، داده‌های پژوهشی به شکلی منسجم و با جزئیات قابل تمایز، سازمان‌دهی می‌شوند، به نحوی که توصیف نظام‌مند این داده‌ها امکان‌پذیر می‌شود. در این فرآیند اغلب امکان تفسیر جنبه‌های گوناگون موضوع مورد پژوهش نیز فراهم می‌آید. براون^۲ و کلارک^۳ در پژوهشی با عنوان «کاربرد تحلیل مضمون در روان‌شناسی»^۴ ضمن بررسی آثار و دیدگاه‌های گوناگون در ارتباط با «تحلیل مضمون» به عنوان یک الگوی روش‌شناسی، در پژوهش خود دو سطح از تحلیل مضمون را مطرح می‌کنند: سطح آشکار یا معنایی و سطح پنهان یا تفسیری. در رویکرد معنایی، مضامین بر مبنای معانی صریح یا سطحی داده‌ها شناسایی می‌شوند و تحلیلگر فراتر از آنچه بیان یا نوشته شده نمی‌کاود. در مقابل، در سطح پنهان، تحلیلگر، فراتر از محتوای معنایی داده‌ها می‌رود و به شناسایی یا بررسی ایده‌ها، فرضیه‌ها، مفاهیم و ایدئولوژی‌های زیربنایی به‌مثابه بستر یا زیربنای معنایی داده‌ها می‌پردازد (Braun & Clarke, 2006: 84-96). بنابراین با این فرض که در سطح دوم تحلیل مضمون، نیت‌ها، انگیزه‌ها و مقاصد

1. Thematic Analysis

2. Virginia Braun

3. Victoria Clarke

4. Using thematic analysis in psychology

نویسندگان متون به عنوان بستر درونی و تحولات و دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... به‌ویژه هنجار غالب زمانه که در این پژوهش مدنظر است، به عنوان بستر بیرونی پیش روی نویسنده (فردوسی) انگاشته شده، متن اصلی (شاهنامه) بر این اساس تجزیه و تحلیل می‌شود.

بر این اساس و با طرح این فرض که شاهنامه، پاسخ فردوسی به چالش‌های زمانه اوست، فهم این جنبه از اندیشه فردوسی مستلزم بازسازی دقیق فضای تاریخی و اجتماعی است که شاهنامه در آن شکل گرفته است. چنین رویکردی امکان می‌دهد تا موضوعات و چالش‌های زمانه فردوسی را که در شاهنامه بازتاب یافته‌اند، شناسایی و تحلیل کنیم. به عبارت دیگر، با بازآفرینی شرایط محیطی نگارش شاهنامه، می‌توان دریافت که فردوسی چگونه با مسائل زمان خود مواجه بوده و آنها را در قالب اثرش بیان کرده است. این به معنای درک شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران و «تبیین هنجار غالب» در قرن چهارم هجری است. اینکه هنجار غالب زمانه فردوسی، چه تصویری از «خود» به دست می‌دهد و فردوسی چگونه با دستکاری این هنجار به مقصود و مقصد نهایی اندیشه سیاسی خود در شاهنامه دست می‌یابد (روشن، ۱۳۸۷: ۱۷).

فرض بر این است که فردوسی با روایت داستان‌هایی از جنگ‌ها و قهرمانان و در پس روایت‌های حماسی و کشمکش‌های مزمّن، به نقد وضعیت سیاسی و اجتماعی زمان خود می‌پردازد. او با طرح الگوی انتقادی از مفهوم «خود» در تاریخ ایران به‌نوعی انتقاد از نخبگان سیاسی آن زمان دارد (عبدالخانی و احمدوند، ۱۴۰۲: ۲۰۲). بر این اساس به نظر می‌رسد با تمرکز بر زمینه تاریخی، تبیین هنجارهای غالب زمانه و تحلیل مضمون برخی روایت‌ها در شاهنامه می‌توان به فهم دیگری از اندیشه فردوسی در طرح مسئله هویت ایرانی دست یافت.

اسکینر تأکید می‌کند که هر جمله‌ای در یک متن معطوف به نیت خاصی است که نویسنده در پی آن است (روشن، ۱۳۸۷: ۱۸). تلفیق نظری الگوی روش‌شناختی کوئنتین اسکینر با تحلیل مضمون روایت در شاهنامه با این هدف دنبال می‌شود که تبیین کنیم: فردوسی با استفاده از زبان شعر و داستان، سعی کرده است تا پیام‌های فرهنگی و سیاسی خود را منتقل کند. او در پس داستان‌های حماسی و طرح انتقادی دوگانه

«خود- خود» در قالب چرخه تقابلات داخلی شخصیت‌های ملی، مسئله «هویت ایرانی» را تبیین می‌کند و بدین ترتیب نقش مهمی در طرح این مسئله ایفا می‌نماید. در این چارچوب، سه کار ویژه روش‌شناختی در دستور کار پژوهش قرار خواهد داشت:

۱. با فرض اینکه انگیزه‌ها، نقش علل را ایفا می‌کنند، این امکان مطرح است که تبیین‌های غیر علی و غیر مرتبط با انگیزه‌ها در فهم متون نیز وجود دارند.
۲. شناسایی زبان خاص دوره شاهنامه و معانی، مفاهیم و گزاره‌های متداول در آن دوره است.

۳. درک هنجار سیاسی و فرهنگی غالب بر جامعه در آن دوره زمانی از طریق شناسایی سنت‌های سیاسی و علمی- فرهنگی، عرف، اصول و قواعد مرسوم و مسلط بر استدلال‌های سیاسی حاکم.

بنابراین و از آنجا که الگوی روش‌شناسی این پژوهش ایجاب می‌کند، در فهم اندیشه سیاسی فردوسی و مسئله اساسی «هویت ایرانی» تلاش خواهیم کرد ضمن بهره‌گیری از روش «تحلیل مضمون» در بررسی روایت منتخب شاهنامه، هنجارهای غالب زمانه را هم از جنبه علمی- نظری و هم سیاسی- عملی با مرور مواضع و اندیشه‌های شاعران و اندیشمندان هم‌عصر فردوسی شناسایی کنیم.

یافته‌های پژوهش

«خود- دیگری» در هنجار غالب زمانه فردوسی

در تبیین هنجار غالب^۱ زمانه فردوسی ابتدا تعریفی از این مفهوم به دست می‌دهیم. هنجار غالب، آن دسته از قواعد، ارزش‌ها یا الگوهایی هستند که در یک جامعه حاکم‌اند و افراد، آگاهانه یا ناآگاهانه، خود را ملزم به رعایت آنها می‌دانند. این هنجار معمولاً از طریق نهادهایی مانند آموزش، رسانه، مذهب و سیاست در جامعه تثبیت و گسترش پیدا می‌کند و به صورت غیر رسمی یا رسمی، رفتارها و انتظارات اجتماعی را تنظیم می‌کند.

1. Dominant norm

ویژگی بارز هنجار غالب در مقایسه با هنجار متعارف^۱، جنبه نسبتاً اجبارآمیز آن است، بر این اساس که تخطی از هنجار غالب ممکن است با مجازات سیاسی، اجتماعی و... همراه باشد (Lears, 1985: 568).

هنجار غالب زمانه فردوسی در چارچوب جغرافیای سیاسی و فکری حکومت غزنویان، بر مجموعه‌ای از عناصر هویتی استوار بود. غزنویان به عنوان یک حکومت ترک‌نژاد، تأثیرات عمیقی بر برداشت از هویت و دوگانه خود-دیگری داشته‌اند. به‌ویژه در زمان سلطنت محمود غزنوی و جانشینان او تصورات مختلفی از هویت ملی و اجتماعی ایرانیان شکل گرفت. در هنجار سیاسی غزنویان، دوگانه خود-دیگری به‌وضوح قابل مشاهده است. غزنویان با بهره‌برداری از ریشه‌های فرهنگی و تاریخی ایران، سعی کردند تا خود را به عنوان وارثان تمدن ایرانی معرفی کنند. این امر به‌نوعی تلاش برای کسب مشروعیت حکومتی بود که به آنها امکان می‌داد تا در برابر بیگانگان، به‌ویژه در برابر حکومت‌های عرب و ترک‌نژاد دیگر، با مصادره به مطلوب داستان‌ها و قهرمانان حماسی ایرانی، خود را در ذهنیت عمومی مردم جا بیندازند (آرزومند لیالک و قاسم‌زاده، ۱۴۰۲: ۱۸).

این دوگانه نه تنها در سیاست‌های نظامی آنها، بلکه در رویکرد فرهنگی و ادبی‌شان نیز مشهود است. غزنویان با ترویج زبان فارسی و حمایت از شاعران پارسی‌گو، تلاش کردند تا خود را نماینده و پاسدار هویت ایرانی در برابر نفوذ «دیگری» خارجی معرفی کنند. غزنویان همچنین با اتخاذ سیاست‌های مذهبی خاص و به عنوان یک حکومت سنی مذهب، سعی کردند تا از طریق ترویج مذهب سنی، خود را در برابر حکومت‌های شیعه مذهب همسایه متمایز کنند (صادقی گیوی و پرهیزکاری، ۱۳۸۹: ۳۰). بر این اساس رویکرد کلان غزنویان در چارچوب معنابخشی به مفاهیم «خود» و «دیگری» در سه حوزه نظری و عملی، خود را نشان می‌دهد:

- هنجارسازی معطوف به خود نژادی (ایرانی): غزنویان هرچند خود ترک‌نژاد بودند، تلاش کردند تا با مصادره به مطلوب تاریخ و فرهنگ ایرانی، مشروعیت حکمرانی خود را تقویت کنند. آنها با استفاده از شخصیت‌های حماسی و داستان‌های ملی، سعی کردند خود را به عنوان وارثان تمدن ایرانی معرفی کنند. این رویکرد به آنها

کمک می‌کرد تا در نظر مردم، به عنوان حاکمان مشروع و فرهنگی شناخته شوند. روایت زیر نمونه‌ای از این ادعاهاست:

«سبکتگین از قبیله بارسخان بوده است. آن قبیله را به این دلیل بارسخان می‌گفتند که در زمان‌های باستان، یکی از فرمانروایان پارس در ترکستان افتاده و و آنجا سکونت اختیار کرد. به او پارسی‌خوان می‌گفتند، یعنی کسی که سواد خواندن و نوشتن به زبان پارسی دارد. این واژه به مرور زمان به شکل بارسخی‌خوان و بارسخان درآمده است» (تهماسبی خراسانی، ۱۴۰۰: ۶۵).

- هنجارسازی معطوف به خودِ مذهبی (اسلامی): لشکرکشی‌های غزنویان به هند، به‌ویژه فتح سومنات، نه‌تنها به عنوان یک اقدام نظامی، بلکه به عنوان جهاد در برابر کفر تفسیر می‌شد. این رویکرد به آنها اجازه می‌داد تا خود را به عنوان مدافعان اسلام معرفی کنند و از این طریق، مشروعیت مذهبی حکمرانی خود را تقویت نمایند.

- هنجارسازی معطوف به خودِ قومی (ترکی - ایرانی): رفتار غزنویان نسبت به دیگر خاندان‌های ایرانی، ترکیبی از تعامل فرهنگی و سرکوب سیاسی بود. آنها با استفاده از فرهنگ ایرانی و شخصیت‌های حماسی، سعی در مشروعیت‌بخشی به حکمرانی خود داشتند؛ اما در عین حال برای حفظ قدرت خود از روش‌های سرکوبگرانه نیز استفاده می‌کردند. بر همین اساس همواره این احساس در بین برخی از اقوام ایرانی وجود داشته که نسبت به حکومت ترک‌نژاد، احساس بیگانگی کنند (همان: ۶۶).

علاوه بر جنبه‌های سیاسی هنجار غالب زمانه فردوسی و با لحاظ کارکرد ادبی، سیاسی و فرهنگی شاعری در این دوران، شاعران به صورت ویژه مورد توجه قرار می‌گیرند. عموم شاعران فراتر از خلق آثار ادبی‌شان، به عنوان ابزار مشروعیت‌بخش قدرت حاکم و هدایتگران افکار عمومی، نقشی بنیادین در عرصه سیاست و فرهنگ ایفا می‌کردند. حمایت ساختاری دربار و توجه ویژه سلطان محمود به شاعران، زمینه‌ساز جایگاه ممتاز آنان و تثبیت هنجارهای معطوف به راهبردهای سیاسی قدرت حاکم غزنویان شد؛ چنان‌که افرادی چون عنصری بلخی (۳۵۰-۴۳۱ هجری قمری)، فرخی سیستانی (۳۷۰-۴۲۹

هجری قمری) و عسجدی مروزی (۳۸۰-۴۳۲ هجری قمری) عمدتاً در قامت مدیحه‌سرا ظاهر گشته، بیش از آنکه عرصه‌ای برای نقد اجتماعی بگشایند، در خدمت تحکیم سلطنت و بازتولید ارزش‌های حکومتی بودند (خلعتبری و ناصری راد، ۱۳۸۲: ۷۸).

دور از نظر نیست که رودکی (۲۳۷-۳۱۹ هجری قمری) با توجه به تقدم تاریخی نسبت به این شاعران و به عنوان بنیان‌گذار شعر فارسی، نقش جدی در تکوین سنت ادبی ایران ایفا کرد و تأکید او بر زبان فارسی، الهام‌بخش آثاری چون شاهنامه فردوسی شد. اما تمایز اصلی فردوسی در بهره‌گیری آگاهانه از ظرفیت زبان و دغدغه‌های هویتی، فراتر از ستایش صرف قدرت و تأکید بر بازتعریف هویت ایرانی در مواجهه با تحولات سیاسی و اجتماعی نمایان است. رودکی، شاعر دربار امیر نصر سامانی بود. نکته حائز اهمیت در بررسی تأثیر رودکی بر فردوسی، تمرکز ویژه این مدعا بر «زبان فارسی» است که ویژگی بارز شعر رودکی به شمار می‌آید. بر همین اساس نیز فردوسی در خوانش سنتی تحت تأثیر رودکی قلمداد می‌شود.

این واقعیت البته مورد اعتراض پژوهش قرار ندارد. فردوسی در اشعار خود به مضامین و موضوعاتی اشاره می‌کند که در آثار رودکی نیز وجود دارد. رودکی با سرودن اشعار حماسی و داستان‌های قهرمانی، به نوعی زمینه‌ساز آثار حماسی بعدی مانند شاهنامه فردوسی شد. فردوسی با الهام از داستان‌های قهرمانانه رودکی، به روایت تاریخ باستانی ایران پرداخت و شخصیت‌های ملی را به تصویر کشید. برای مثال، او در شاهنامه به داستان کلیله و دمنه که رودکی آن را به نظم درآورده اشاره می‌کند. او در این زمینه می‌گوید: «همه نامه بر رودکی خواندند» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۷۲). این جمله نشان‌دهنده اعتبار و اهمیت کار رودکی در ادبیات فارسی است و فردوسی با این اشاره، به نقش او در ترویج زبان و ادب فارسی ارج می‌نهد. اما خوانش تعمیمی از این جهت که شاهنامه را به کارکرد احیای زبان فارسی محدود می‌کند، مورد نقد قرار می‌گیرد.

تقابلات درونی (خود- خود) و مسئله هویت ایرانی در شاهنامه فردوسی

به شرحی که گذشت، اوضاع سیاسی دوران فردوسی و به طور عمده قرن چهارم هجری، تحت تأثیر تغییرات و تحولات اجتماعی و سیاسی مهمی قرار داشت. این دوره به‌ویژه با ضعف قدرت مرکزی و ظهور رقابت‌های سیاسی میان حکومت‌های محلی

مشخص می‌شود. در این زمان، خلافت اسلامی در بغداد به دلیل ضعف و ناتوانی در اداره امور، به زوال نزدیک شده بود. این وضعیت منجر به بروز بی‌نظمی و هرج و مرج در قلمروهای شرقی ایران شد و زمینه را برای ظهور حکومت‌های محلی فراهم کرد. حکومت سامانیان که در آن زمان، یکی از قدرت‌های اصلی ایران بود، با چالش‌هایی از سوی حکومت‌های دیگر مانند آل بویه مواجه بود. این رقابت‌ها باعث تضعیف ثبات سیاسی و اقتصادی در منطقه شد. ریچارد فرای در توصیف اوضاع نابسامان منتهی به این دوران بر آن است که با توجه به ناپایداری قدرت مرکزی، قدرت‌های محلی همواره با شورش‌های خود آن را با دشواری مواجه می‌ساختند. او همچنین با مقایسه تنوع سکه‌ها و بررسی منابع کتبی دیگر درمی‌یابد که آشفتگی و حکومت‌های فردی و غارت نواحی مختلف در برابر حکومت مرکزی، امری شایع شده بود (فرای، ۱۳۶۳: ۸۷-۸۹).

تضادهای نژادی در ایران به خشونت، جنگ‌های داخلی و بی‌ثباتی اجتماعی منجر شد که تأثیرات عمیقی بر هویت ملی برجای گذارد. برتولد اسپولر^۱ معتقد است که در اوایل قرن دوم هجری، تغییر ماهیت تقابلات داخلی ایران باعث شد حس ملی‌گرایی نتواند پایه قیام علیه حکومت امویان در خراسان باشد؛ زیرا ایرانیان از نظر مذهبی میان مسلمانان و زرتشتیان تقسیم شده و دین زرتشت نیز ضعیف شده بود و نمی‌توانست مبنای جنبش باشد. در این دوره، نهضتی در میان مسلمانان خراسان، به‌ویژه سنی‌مذهب‌ها شکل گرفت که آنان را به عنوان جمعیتی خاص در چارچوب دین اسلام گرد هم آورد و زمینه قانونی مذهبی برای براندازی دولت اموی و پایان منازعات قبیله‌ای فراهم کرد. اسپولر همچنین اشاره می‌کند که این روند تقابل‌ها ادامه یافت و بر خلافت عباسی نیز تأثیر گذاشت. ایرانیان و دیگر گروه‌های قومی در نهضت سقوط امویان مشارکت داشتند، اما برای حفظ قدرت، مجبور به حذف ملیت و تأکید بر اسلام به عنوان معیار هویتی شدند. در این شرایط، اسلام به عنوان پیکره‌ای واحد مطرح نبود و اختلافات فرقه‌ای، به‌ویژه میان خوارج و شیعیان، تعیین‌کننده قدرت و مبنای اعتقادی بود (اسپولر، ۱۳۷۷: ۵۷-۷۷).

1. Bertold Spuler

الکسی استاریکوف^۱ در توصیف اوضاع زمانه فردوسی از بحران عمیقی یاد می‌کند که جامعه دهقانی دوران فردوسی و هم‌زمان با پراکندگی اجتماعی ناشی از گسترش نظام ملوک‌الطوئافی به‌ویژه در خراسان و شرق ایران با آن روبه‌رو شده بود (استاریکوف، ۱۳۹۴: ۳۷). دامنه کشمکش‌های داخلی در دولت سامانی به‌تدریج چنان گسترش یافت که اداره و کنترل آن از دست امیران سامانی خارج گشت و فرآیند سقوط این دولت را سرعت بخشید. سر برآوردن قدرت‌های محلی در عرصه سیاسی و نظامی به کشمکش‌های داخلی و درگیری‌های مژمن دامن زد. در اوایل قرن چهارم، زیاریان در طبرستان و سپس ری و اصفهان و یک سال بعد آل بویه در مناطق غربی ایران، صاحب نفوذ و قلمرو شدند. این در حالی بود که از نواحی شرق نیز ترکان قرآخانی سر برداشتند و ادعای ارضی بر سرزمین ماوراءالنهر و سپس خراسان کردند (هروی، ۱۳۸۷: ۱۶۴-۱۶۵).

بر این اساس تداوم وضعیت آشوبناک ناشی از رقابت‌های قومی، تغییرات در ساختار قدرت، پراکندگی فرهنگی و چالش‌های اجتماعی دوران فردوسی نه‌تنها تأثیرات قابل توجهی بر اندیشه و آثار او داشته‌اند، بلکه بر تاریخ سیاسی ایران نیز تأثیرگذار انگاشته می‌شوند و از این جهت زمینه‌ساز تحولات فرهنگی و اجتماعی شد که مسئله هویت ایرانی فرض شده است. به نظر می‌رسد فردوسی به عنوان شاعری که به هویت ملی و فرهنگی توجه داشت، تلاش کرد تا با نگارش شاهنامه، این مسئله را تبیین نماید. بر همین اساس روایت معروف فردوسی از اوضاع زمانه در این بیت گویای تصویر کلی دوران انگاشته می‌شود: سراسر زمانه پُر از جنگ بود به جویندگان بر جهان تنگ بود (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴)

ذبیح‌الله صفا نیز در شرحی بر ابیات شاهنامه به نمایی از وضع آشوب‌زده دوران فردوسی دست می‌دهد: «آنگاه که فردوسی به نظم شاهنامه دست زده، اوضاع خراسان آشفته و پریشان و زمانه‌سرایی پر از جنگ بود» (صفا، ۱۳۳۳: ۱۸۰). صفا به شرحی که در اثر خود آورده، ریشه این آشفتگی و آشوب را اختلافات و تقابلات داخلی، غارت، شورش و پیامد آن را فقر و قحطی می‌داند. محمدامین ریاحی نیز بر آن است که فردوسی، شاعری را در روزگاری آغاز کرد که جامعه درگیر پراکنده‌اندیشی و جنگ و کشتار بود

(ریاحی، ۱۳۸۲: ۱۴). چنان که خود فردوسی می گوید:

برین سالیان چارصد بگذرد کزین تخمه گیتی کسی نشمرد
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۱۴)

و

برنج‌د یکی دیگری برخورد به داد و به بخشش کسی ننگرد
(همان: ۴۱۸)

در نهایت آنگونه که تئودور نلدکه^۱ در «حماسه ملی ایران» شاهنامه را توصیف می کند، «این حماسه بزرگ از قرن‌ها که در آن به وجود آمده است، حکایت می کند» (نلدکه، ۱۳۶۹: ۹۹).

به عبارت دیگر، در زمانه‌ای که هنجار غالب در زمان فردوسی بر این رویکرد قرار داشت که هویت ایرانی به دلیل تهدیدهای خارجی و نفوذ فرهنگ‌های بیگانه در حال فروپاشی است و در شرایطی که دشمنان خارجی به عنوان عامل اصلی بحران هویت شناخته می شدند و تلاش‌ها برای تقویت هویت ملی، بیشتر معطوف به مقابله با این تهدیدها بود، فردوسی با نگاهی عمیق تر، ریشه‌های بحران هویت را در کشمکش‌های داخلی و رقابت‌های میان خود ایرانیان جست‌وجو می کند. در نگاه فردوسی، تا زمانی که اختلافات داخلی میان اقوام و گروه‌های مختلف ایرانی وجود داشته باشد، امکان حفظ هویت ملی در برابر دشمنان خارجی وجود نخواهد داشت. بر این اساس در برابر هنجار غالب زمانه فردوسی که فروپاشی هویت ایرانی را ناشی از تقابل «خود-دیگری» می دانست، فردوسی به تحلیل عمیق تری از این وضعیت پرداخت و مسئله فروپاشی هویت ایرانی را بر اساس تقابل «خود-خود» ارائه کرده است.

فردوسی این مسئله را نه در تبیین دوره معاصر خود، بلکه به مثابه مسئله‌ای مزمن در تاریخ ایران مطرح می کند. او با نگارش شاهنامه به بازآفرینی تاریخ و فرهنگ باستانی ایران نظر داشت. فردوسی با زنده کردن اسطوره‌ها و داستان‌های قهرمانی، حس تعلق به یک

1. Theodor Nöldeke

هویت ملی مشترک را در میان ایرانیان تقویت کرد. این اقدام به مردم یادآوری می‌کند که آنها دارای یک تاریخ مشترک هستند که باید حفظ شود. فرض بر این است که فردوسی بیش و پیش از آنکه غایت احیای زبان فارسی را دنبال می‌کند، دغدغه بیداری ایران را دارد. در این زمینه، این بیت به‌خوبی بیانگر تلاش مستمر و هدفمند فردوسی است:

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۸۷)

برداشت نویسنده از مفهوم «زنده کردن»، بیدار کردن و آگاه ساختن است. «عجم» در اینجا ایران است. ایرانی که باید آگاه باشد. مسئله فردوسی، مسئله آگاهی نسبت به چیستی و کیستی خود و موقعیت آرمانی آن در بستر تحولات واقعی دوران است. در واقع فردوسی اغلب هنجارهای سیاسی متعارف را به نقد می‌کشد. این نقد از طریق تکاندن ذهن ناخودآگاه ایرانی انجام می‌شود. بر همین اساس به نظر می‌رسد فردوسی به حماسه‌سرایی روی می‌آورد. این حماسه‌ها، نقدی بر تقابلات درونی فرض می‌شود. فردوسی این نوع تقابل را به نقد می‌کشد و برنده‌ای برای آن متصور نیست.

تحلیل مضمون روایت در شاهنامه در چارچوب تقابل «خود-خود»

بخشی از شاهنامه مربوط به رویارویی پهلوانان ایرانی با یکدیگر است. به عبارتی دیگر در شاهنامه شاهد رویارویی‌هایی هستیم که ریشه در رقابت‌های داخلی دارند. این رویارویی‌ها نه‌تنها بیانگر چالش‌های میان شخصیت‌های مختلف است، بلکه نشان‌دهنده بحران‌های هویتی و اجتماعی در جامعه ایرانی نیز می‌باشد. فردوسی با تصویرسازی این رویارویی‌ها به بررسی عواقب آنها و تأثیرات آن بر هویت ملی ایرانیان پرداخته است. در این پژوهش، ما از آنها به تقابل خود-خود یاد می‌کنیم و تلاش خواهیم داشت تا ضمن مرور اجمالی روایت‌های منتخب با تحلیل مضمون هر یک از آنها به طرح مسئله اصلی پژوهش در اندیشه سیاسی فردوسی دست یابیم. در شاهنامه، چندین پهلوان ایرانی با یکدیگر درگیر شده‌اند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: نبرد منوچهر با سلم و تور، نبرد رستم و اسفندیار، نبرد بهمن و فرامرز، نبرد رستم و سهراب و نبرد فرود با توس. در این راستا و با بررسی برخی از برجسته‌ترین داستان‌های شاهنامه با بهره‌گیری از روش تحلیل مضمون، تلاش خواهیم داشت این فرضیه را ارزیابی نماییم.

نبرد منوچهر با سلم و تور

سلم و تور به دلیل رشک‌توزی نسبت به برادر ناتنی خود ایرج، او را می‌کشند. این داستان نشان می‌دهد که چگونه رقابت و خیانت می‌تواند به درگیری‌های بزرگ منجر شود. منوچهر با هدف انتقام‌گیری از این خیانت، به جنگ با سلم و تور می‌رود و در نهایت پیروز می‌شود. در مجموع داستان منوچهر و سلم و تور در شاهنامه فردوسی به بررسی مضمون‌های قدرت، انتقام، عدالت، رقابت و خیانت می‌پردازد. این داستان نشان می‌دهد که چگونه این عناصر می‌توانند به عنوان محرک‌های اصلی برای منازعه درونی و ایجاد تقابل خود-خود عمل کنند و از این حیث بر هویت ایرانی تأثیر گذارند.

جدول ۱- تحلیل مضمون داستان منوچهر و سلم و تور

ابیات هدف (خلاصه داستان)	کدهای معنایی	مقوله‌ها	مضامین مشترک	تحلیل مضمون
چو از روز رخشنده نیمی برفت دل هر دو جنگی ز کینه بتفت	جنگی کینه	تقابل کینه‌جویی انتقام	کینه‌توزی به عنوان یک انگیزه برای تقابل درونی پیامدهای خشونت‌آمیز و ویرانگر تقابل صدا و آتش و باد به عنوان نماد ویرانی و آشوب	در این روایت، تقابل عامل ویرانی و آشوب است که با نمادهای صدا، آتش و باد نشان داده می‌شود. این نشان می‌دهد که چگونه نبرد می‌تواند به ویرانی و آشوب منجر شود. در اینجا نیز انتقام‌جویی به عنوان یک انگیزه برای تقابل خود- خود عمل می‌کند و نشان می‌دهد که
به تدبیر یک با دگر ساختند همه رای بیهوده انداختند	رای بیهوده	بی‌خردی		
که چون شب شود ما شبیخون کنیم همه دشت و هامون پر از خون کنیم	شب شبیخون، خون	سیاهی تاریکی منازعه خون‌ریزی		
شبیخون سگالیده و ساخته به پیوسته تیر و کمان آخته	شبیخون، تیر و کمان	کشتار منازعه خشونت		
جز از جنگ و پیکار چاره ندید خروش از میان سپه برکشید	جنگ، پیکار، خروش، سپه	منازعه خشونت‌آمیز		
به مغز اندرون بانگ پولاد خاست به ابر اندرون آتش و باد خاست	فریاد، باد، آتش	آشوب، آتش نابودی		
دمان از پس ایدر منوچهر شاه رسید اندر آن نامور کینه‌خواه	کینه‌خواه نیزه	انتقام‌جویی منازعه		

چگونه انتقام می‌تواند به خشونت منجر شود.			یکی نیزه انداخت بر پشت او
			نگونسار شد خنجر از مشت او
		پیامد منفی	نگونسار،
		منازعه	خنجر، مشت
			نگونسار شد خنجر از مشت او
			ز زین برگرفتش به کردار باد

نبرد رستم و اسفندیار

داستان نبرد رستم و اسفندیار، یکی از حماسی‌ترین و تراژیک‌ترین روایت‌ها در شاهنامه فردوسی است که به تقابل دو قهرمان بزرگ ایرانی می‌پردازد. این نبرد به چالش‌های اجتماعی و سیاسی در جامعه ایرانی اشاره دارد. در واقع منازعه رستم و اسفندیار، منازعه‌ای ایرانی-ایرانی به شمار می‌آید که اساساً کین خواهانه نیست و به همین دلیل رستم که همواره نماد ایران بوده، تلاش می‌کند تا اسفندیار را متقاعد کند از این منازعه دست بردارد، اما اسفندیار تغییری در تصمیم خود نمی‌دهد. فردوسی در عین توجه به اصل خردورزی و ضرورت آن در این رویارویی‌ها، این منازعه را «سرنوشت» می‌نامد؛ سرنوشتی که ناگزیر است اتفاق بیفتد. به نظر می‌رسد اینجا نیز مقصود فردوسی، به تصویر کشیدن منازعه ناگزیری است که ایرانیان را درگیر خود ساخته است و از نسلی به نسل بعد تکرار می‌شود. نکته حائز اهمیت اینکه این منازعات لزوماً کین خواهانه نبوده و عمدتاً ریشه در بی‌خردی و زیاده‌خواهی دارد. رسالت دیگر این داستان در بیان فردوسی این می‌تواند باشد که چگونه دست خودی به خون «خودی» آلوده می‌شود. نبرد رستم و اسفندیار بیانگر تضادهای عمیق انسانی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه ایرانی است. فردوسی با تصویرسازی این منازعات به خوانندگان یادآوری می‌کند که چگونه اختلافات داخلی می‌تواند به تضعیف هویت ملی منجر شود.

جدول ۲- تحلیل مضمون داستان رستم و اسفندیار

ایبات هدف (خلاصه داستان)	کدهای معنایی	مقوله‌ها	مضامین مشترک	تحلیل مضمون
چنین گفت با مادر اسفندیار که با من همی بد کند شهریار	بدی	ظلم و بدرفتاری	تقابل خود- خود	روایت رستم و اسفندیار، تصویری از تقابل خود-
مرا گفت چون کین لهراسپ شاه	کین	انتقام‌جویی	آشوب	

خود در کامل ترین وجوه آن است. وجه بارز این تقابل، اکراه و خودداری رستم پیر از رویارویی با اسفندیار جوان است. این تصویر، نمودی روشن از تقابل دو نسل در تاریخ ایران است که فردوسی در پس داستان حماسی ارائه می دهد. تلاش رستم برای پرهیز از منازعه و نصیحت کردن اسفندیار در لابه لای ابیات این روایت به خوبی نمایان است. آنچه وجه غالب این روایت است، تصویر تقابلات مزمن، آشوب، کشتار و غارت و فرزندکشی و انتقام جویی است که به تعبیر فردوسی، نصیحت رستم در جایگاه ایران برای خودداری از تقابل با هدف پیشگیری و پایان دادن به همین پدیده تقابل خود- خود است.	مزمن، قدرت طلبی، کشتار، فرزندکشی، انتقام			بخواهی به مردی ز ارجاسپ شاه
		گروگان گیری	بند	همان خواهران را بیاری ز بند کنی نام ما را به گیتی بلند
		تبه کاری	بدان	جهان از بدان پاک بی خو کنی بکوشی و آرایشی نو کنی
		خیانت	بی کام	که بی کام او تاج بر سر نهم همه کشور ایرانیان را دهم
		قدرت طلب، جنگ طلبی	بانوی شهر ایران، زور، جنگ	ترا بانوی شهر ایران کنم به زور و به دل جنگ شیران کنم
		زیاده خواهی	رنج دیده پدر، دل تاجور	بدو گفت کای رنج دیده پسر ز گیتی چه جوید دل تاجور
		تهدید، کشتار، ترس و وحشت	خنجر، دونیم، ترس، بیم	میانش به خنجر کنم به دونیم نباشد مرا از کسی ترس و بیم
		منازعه، ددمنشی	جنگ، جنگ، دشتی پلنگ	وزان پس که ارجاسپ آمد به جنگ نبرگشتم از جنگ دشتی پلنگ
		سلاح، کشتار، مبارزه	تیغ، خون، فکندی	بدیدی همی تیغ ارجاسپ را فگندی به خون پیر لهراسپ را
		مبارزه، قتل عام	خون، سران، گرز	دگر گفت کز خون چندان سران سرافراز با گرزهای گران
		قتل عام	بکشتم	از ایشان بکشتم فزون از شمار

				ز کردار من شاد شد شهریار
		قتل، سرنگونی	ز تن باز کردم، برافروختم	ز تن باز کردم سر ارجاسپ را برافراختم نام گشتاسپ را
		اسارت و به بند کشیدن	بیاوردم	زن و کودکانش بدین بارگاه بیاوردم آن گنج و تخت و کلاه
		فرزندکشی	جنگ، کشته شد	به چنگ پدر در به هنگام جنگ به آوردگه کشته شد بی درنگ
		انتقام جویی، قتل عام	کین، خون	به کین سیاوش ز افراسیاب ز خون کرد گیتی چو دریای آب
		دشمنی، کشتار، غارت، عزا	نفرین، کشتن، شور، تاراج	که نفرین بر این تخت و این تاج باد بر این کشتن و شور و تاراج باد
		جنگ طلبی	سیر ناگشته از کارزار	چنین گفت رستم به اسفندیار که ای سیر ناگشته از کارزار
		تیراندازی، کشتن	بزد، تیر، سیه	بزد تیر بر چشم اسفندیار سیه شد جهان پیش آن نامدار
		آشوب ماتم و عزا	خروش، شیون	ازان پس به سالی به هر برزنی به ایران خروشی بد و شیونی

نبرد بهمن و فرامرز

در شاهنامه فردوسی، داستان بهمن و فرامرز، یکی از بخش‌های مهم و دردناک است که بیانگر چالش‌های اجتماعی و سیاسی در جامعه ایرانی و تأثیرات منازعات داخلی است. اسفندیار پیش از مرگش به بهمن توصیه کرده بود که همچون پدر باشد و همه چیز جنگ را از او بیاموزد. بهمن از مرگ اسفندیار ناراحت بود، زیرا اسفندیار، پدرش بود و او به عنوان وارث تاج و تخت، به او تعلق داشت. بهمن همچنین به دلیل انتقام جویی از رستم و فرامرز، که در نبرد اسفندیار نقش داشتند، ناراحت بود. او تصمیم

گرفت انتقام اسفندیار را از فرامرز بگیرد و سپاه خود را برای این هدف آماده کرد. بهمن از همان ابتدا دو قطبی سیستان و ایران را تعریف می‌کند. به عبارت دیگر، او از همان ابتدا خاندان رستم و مردم زابلستان را «دیگری» به شمار می‌آورد و قصد حمله به آنها را می‌کند. او برای توجیه عمل خود به کین‌خواهی‌های بی‌شمار اتفاق‌افتاده اشاره می‌کند، اما ذکر نمی‌کند که در هیچ‌کدام از آنها، ایرانیان «خودی» با ایرانیان خودی نمی‌جنگند.

جدول ۳- تحلیل مضمون داستان بهمن و فرامرز

ایبات هدف (خلاصه داستان)	کدهای معنایی	مقوله‌ها	مضامین مشترک	تحلیل مضمون
فرامرز جز کین ما در جهان نجوید همی آشکار و نهان	کین	انتقام‌جویی	تقابل خود- خود، خشونت، کشمکش داخلی، ویرانی، قتل‌عام، انتقام‌جویی	داستان بهمن در شاهنامه فردوسی به عنوان بخشی از تاریخ تقابل خود- خود در تاریخ ایران روایت می‌شود. تحلیل مضمون داستان بهمن به شرحی که در این جدول آمده، بیانگر این رویکرد انتقادی فردوسی است. حضور مفاهیم معطوف به تقابل، کشتار و غارت با انگیزهٔ عموماً انتقام‌جویانه به این نتیجه دست می‌دهد که فردوسی در این روایت، تلاش دارد تا منازعه مستمر را به عنوان یک پدیده مزمن با همهٔ تبعات و پیامدهای آن به تصویر بکشد. مهم‌ترین وجه انتقادی این روایت در چارچوب تحلیل مضمون، تلازم سه مفهوم
سرم پر ز دردست و دل پر ز خون جز از کین ندارم به مغز اندرون	درد، خون، کین	ذهن منازعه گر		
دو جنگی چو نوش‌آذر و مهرنوش که از درد ایشان برآمد خروش	جنگ، درد، خروش	منازعه، بی‌ثباتی		
به زابلستان زان نشان کشته شد ز دردش دد و دام سرگشته شد	کشته، درد، سرگشته	قتل و کشتار		
همانا که بر خون اسفندیار به زاری بگیرد به ایوان نگار	خون، گریه	قتل و گریه و زاری		
هم از خون آن نامداران ما جوانان و جنگی سواران ما	خون، جنگ، جنگی سوار	قتل و کشتار		
که ضحاک را از پی خون جم ز نام‌آوران جهان کرد کم	خون، کرد کم	قتل، نابودی		

انتقام‌جویی، تقابلات خود-خود و شخصیت‌های عمدتاً جوان است که درگیر این تقابلات هستند. این ابیات نشان‌دهندهٔ عمق تراژدی داستان نبرد بهمن و فرامرز هستند و اینکه چگونه تقابلات داخلی نه‌تنها بر رویارویی فیزیکی، بلکه بر روابط انسانی نیز تأثیر می‌گذارد. فردوسی با تصویرسازی این تقابلات، به خوانندگان یادآوری می‌کند که چگونه اختلافات داخلی می‌تواند به تضعیف هویت ملی و فرهنگی منجر شود.	نیروی نظامی	سپاهی بزرگ	منوچهر با سلم و تور سترگ بیاورد ز آمل سپاهی بزرگ
	انتقام‌جویی	کین	به چین رفت و کین نیا بازخواست مرا همچنان داستانست راست
	قتل	خون	چو کیخسرو آمد از افراسیاب ز خون کرد گیتی چو دریای آب
	انتقام‌جویی، کشتار گسترده	کین، کشته	پدرم آمد و کین لهراسپ خواست ز کشته زمین کرد با کوه راست
	انتقام‌جویی	خون	فرامرز کز بهر خون پدر به خورشید تابان برآورد سر
	انتقام‌جویی، ویرانی	کین، با خاک راست	به کابل شد و کین رستم بخواست همه بوم‌وبر کرد با خاک راست
	کشتار، حمله و اشغال	خون، کشتگان، تاختند	زمین را ز خون باز نشناختند همی باره بر کشتگان تاختند
	انتقام‌جویی، غارت، خون‌ریزی و کشتار	کینه، شیر درنده، افگنم	به کینه سزاوارتر کس منم که بر شیر درنده اسپ افگنم

نبرد رستم و سهراب

داستان نبرد رستم و سهراب، یکی از تراژیک‌ترین و معروف‌ترین داستان‌های شاهنامه فردوسی است که در قالب یک نبرد حماسی روایت می‌شود و در آن رستم، بزرگ‌ترین پهلوان ایرانی که از هویت پسرش سهراب بی‌خبر است، با او می‌جنگد و در نهایت او را می‌کشد. این داستان، نماد تقابل خود-خود در تاریخ ایران و بیانگر عواقب ناگوار تقابل‌های درونی است. این رویارویی نشان‌دهندهٔ چالش‌های اجتماعی و فرهنگی در جامعه ایرانی است که ممکن است به تضعیف هویت ملی منجر شود.

جدول ۴- تحلیل مضمون داستان رستم و سهراب

ابیات هدف (خلاصه داستان)	کدهای معنایی	مقوله‌ها	مضامین مشترک	تحلیل مضمون
کنون رزم سهراب رانم نخست از آن کین که او با پدر چون بجست	رزم کین سهراب پدر	کشمکش و تقابل درونی (پدر-پسر) انتقام جویی	پیامدهای کشمکش درونی و تقابلات داخلی (خود- خود)	داستان رستم و سهراب آشکارا به تقابل پدر و پسر می‌پردازد. این نبرد نه تنها جنگی فیزیکی، بلکه بیانگر تضادهای عمیق در روابط انسانی است. سهراب، فرزند رستم، به دنبال اثبات خود و هویت خویش به میدان می‌آید، در حالی که رستم از هویت پسرش بی‌خبر است. این تقابل نشان‌دهنده چالش‌های هویتی است که در آن، هر دو شخصیت در جست‌وجوی قدرت و اعتبار هستند.
بزد دست سهراب چون پیل مست برآوردش از جای و بنهاد پست	بزد مست برآوردش بنهادپست	خشونت		سهراب در طول نبرد به هویت رستم شک می‌کند و احساس می‌کند که او ممکن است پدرش باشد. این تردید بیانگر تضاد درونی او و بحران هویتی است که در نتیجه تقابل ایجاد می‌شود.
یکی خنجر آگون برکشید همی خواست از تن سرش را برید	خنجر برید	کشمکش کشتار		ابیاتی که به مرگ سهراب و واکنش رستم پس از کشته شدن او اشاره دارد، نمایانگر
ازین خویشتن کشتن اکنون چه سود چنین رفت و این بودنی کار بود	خویش کشتن چه سود رفت	پشیمانی و اندوه		
به پیش جهان‌دار پیمان کنیم دل از جنگ جستن پشیمان کنیم	جنگ پشیمان	هشدار دادن نسبت به جنگ، تردید سهراب		

عواقب ناگوار تقابلات داخلی است. این بخش از داستان به شدت بر تأثیرات منفی جنگ‌های داخلی بر هویت ملی تأکید دارد. نتیجه این نبرد، مرگ سهراب به دست پدرش است که نه تنها یک فاجعه شخصی برای رستم، بلکه یک فاجعه اجتماعی برای جامعه ایرانی نیز محسوب می‌شود. این مرگ بیانگر عواقب ناگوار تقابلات داخلی و عدم همبستگی میان نسل‌هاست.				
---	--	--	--	--

نبرد فرود با توس

جنگ توس و فرود در شاهنامه به عنوان یک منازعه خود-خود تفسیر می‌شود، زیرا این نبرد نشان‌دهنده درگیری‌های درونی و تفرقه در میان ایرانیان است. این نبرد به دلیل سرپیچی توس از دستور کیخسرو و انتخاب راه کلات است که منجر به درگیری با فرود، پسر سیاوش و برادر کیخسرو شد. در این روایت، فرود دارای شخصیتی ساده و بی‌آلایش و به دور از هرگونه پیچیدگی است. او، جوان خام و بی‌تجربه‌ای است که فردوسی، وی را «ناکار دیده جوان» می‌نامد. اگر تجربه را یکی از منابع خرد فرض کنیم، فردوسی با کاربرد واژه «ناکار دیده»، تأثیر بی‌خردی را در این منازعه نشان می‌دهد.

چو بشنید ناکار دیده جوان دلش گشت پر درد و تیره روان
در طرف مقابل نیز خیره‌سری‌ها و خودکامگی‌های توس، بستری مناسب برای خلق این تقابل است. او برخلاف فرمان کیخسرو، از راه کلات می‌رود و با کین‌توزی‌های خود، کشمکش را رقم می‌زند. توس پس از رستم، خود را برترین پهلوان ایران می‌داند. غرور و

جاه‌طلبی‌ای که در وجود او رخنه کرده است، وی را وادار می‌سازد که با کیخسرو مخالفت نماید.

به ایران پس از رستم پیلتن سرافرازتر کس منم ز انجمن
نبیره منوچهر شاه دلیر که گیتی به تیغ اندر آورد زیر
همان شیر پرخاشجویم به جنگ بدرم دل پیل و چنگ پلنگ

این روایت، تقابل و کشمکش دو جامعه پیر و جوان را به تصویر می‌کشد. توس تیزخشم و خودکامه، مظهر جامعه پیر و فرود پاکدل، مظهر جامعه جوان است (بهرامی رهنما، ۱۳۹۹: ۱۴۶). فردوسی، تقابل این دو جامعه را به مخاطب می‌نماید. ستیزه‌جویی‌های نسل پیر، در برابر کم‌تجربه‌گی و بی‌خردی نسل جوان، دستمایه این تقابل «خود- خود» است.

جدول ۵- تحلیل مضمون داستان فرود و توس

ابیات هدف (خلاصه داستان)	کدهای معنایی	مقوله‌ها	مضامین مشترک	تحلیل مضمون
چو بشنید ناکار دیده جوان دلش گشت پر درد و تیره روان	ناکار دیده جوان، درد، تیره روان	بی‌تجربگی بی‌خردی درد و غم	کین‌خواهی و انتقام، کشمکش‌های درونی و اجتماعی	کین‌خواهی و انتقام‌جویی از مهم‌ترین مضامین در این داستان است.
فسیله به بند اندر آرند نیز نماند ایچ بر کوه و بر دشت چیز	ببند نیز نماند ایچ	به بند کشیدن، نیزه، نابودی کامل		کشمکش‌های درونی و اجتماعی نیز در این داستان به‌وضوح قابل مشاهده است.
جریره زنی بود مام فرود ز بهر سیاوش دلش پر ز دود	دود	غم و اندوه		دوگانه خود- خود در تقابل توس و فرود قابل مشاهده است.
برادرت گر کینه جوید همی روان سیاوش بشوید همی	کینه	کینه‌توزی و انتقام‌جویی		این تقابل نشان‌دهنده چالش‌های درونی در ساختار قدرت است که
گر او کینه جوید همی از نیا ترا کینه زیباتر و کیمیا	کینه نیا	میراث کینه‌توزی و انتقام‌جویی		

می‌تواند بر ثبات و یکپارچگی کشور تأثیر بگذارد. فروپاشی هویت ملی در این داستان می‌تواند بر ثبات و یکپارچگی کشور تأثیر گذارد.		کین خواهی	کین خواه	به پیش سپاه برادر برو تو کین خواه نو باش و او شاه نو
		رسم انتقام‌جویی	کین	ز گیتی برادر ترا گنج بس همان کین و آیین به بیگانه کس

فردوسی، هویت ایرانی و تقابل خود- خود

تحلیل مضمون مصداق‌هایی از روایت‌های شاهنامه با هدف بررسی نگاه انتقادی فردوسی به مسئله هویت ایرانی از منظر تقابل خود- خود در تاریخ ایران بیانگر آن است که فردوسی در شاهنامه، در پس نبردهای حماسی، وجوهی از تقابلات درونی را نشان می‌دهد که به عنوان عاملی برای از هم گسیختگی و فروپاشی هویت ایران مطرح هستند. در این چارچوب، شاهنامه را می‌توان به عنوان یک الگوی انتقادی از کنش ایرانی در نظر گرفت که بر تقابل درونی متمرکز است. او تقابل خود- خود را به عنوان عاملی برای از هم گسیختگی هویت و فروپاشی ایران مطرح می‌کند. نکته حائز اهمیت این است که این تقابلات لزوماً کین‌خواهانه نیستند و عمدتاً ریشه در بی‌خردی و زیاده‌خواهی دارند.

فردوسی با طرح انتقادی مسئله هویت ایرانی در قالب الگوی داستان‌نویسی حماسی به نقد تقابل خود- خود در تاریخ ایران می‌پردازد. این نوع نگرش فردوسی البته بی‌تأثیر از شرایط و اوضاع سیاسی و علمی زمانه‌اش نیست. فردوسی در شرایطی این مسئله را مطرح می‌کند که اساساً هنجار غالب زمانه‌اش هم از جنبه سیاسی و هم علمی- ادبی بر عناصر دیگری استوار بوده است. در دورانی که از یک طرف قدرت سیاسی غزنویان در راستای تحکیم خود، دوگانه خود- دیگری را به درون مرزهای هویتی ایران تسری داده و کشمکش‌های قومی نژادی و مذهبی ایران را عرصه آشوب و از هم گسیختگی کرده است و از طرف دیگر شاعران معاصر فردوسی عمدتاً به مدح و تمجید قدرت حاکم غزنویان می‌پرداختند، این فردوسی بود که در عین بازخوانی تاریخ پهلوانی ایران، مسئله هویت ایرانی را از منظر تقابل خود- خود به تصویر کشیده است. فردوسی خود در تبیین

انگیزه خود از خلق این اثر به روشنی نیت خود را از دستکاری هنجارهای متعارف و ارائه طرح جدید از مسئله زمانه در این ابیات اعلام می‌کند:

سخن هر چه گویم همه گفته‌اند	بر باغ دانش همه رفته‌اند
اگر بر درخت برومند جای	نیابم که از برشدن نیست رای؛
کسی کو شود زیر نخل بلند	همان سایه زو باز دارد گزند؛
توانم مگر پایه‌ای ساختن	بر شاخ آن سرو سایه فکن؛
کزین نامور نامه شهریار	به گیتی بمانم یکی یادگار؛
تو این را دروغ و فسانه مدان	به رنگ فسون و بهانه مدان؛
از و هرچه اندر خورد با خرد	دگر بر ره رمز و معنی برد

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۱-۱۲)

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با طرح مسئله «هویت ایرانی» در پاسخ به این سؤال اصلی دنبال شد که: «فردوسی چگونه مسئله هویت ایرانی را نه در مواجهه با بیگانه، بلکه در بستر قابل‌های درونی مطرح می‌کند؟» در این راستا تلاش شد پس از ارائه رویکردهای کلی در تحلیل و تفسیر شاهنامه فردوسی با عنوان خوانش‌های متعارف، به مرور برخی از آثار مرتبط با موضوع در پیشینه پژوهش بپردازیم. سپس با بر ساخت «تقابل خود-خود» به عنوان مفهوم اصلی، از طریق کاربست الگوهای روش‌شناسی تلفیقی هرمنوتیک قصد گرای کوئنتین اسکینر و روش تحلیل مضمون «اندیشه سیاسی فردوسی در بستر زمانی آن» یا به عبارت دیگر درون‌مایه ذهن کنشگر فردوسی و الگوی کنشگری یا هنجار غالب زمانه او را تجزیه و تحلیل کنیم.

بررسی یافته‌های پژوهش در آزمون فرضیه اصلی حائز این مدعاست که فردوسی در شاهنامه، در پس نبردهای حماسی، وجوهی از تقابل خود-خود را نشان می‌دهد که به عنوان عاملی برای از هم گسیختگی و فروپاشی هویت ایران مطرح هستند. در این چارچوب، شاهنامه را می‌توان به عنوان یک الگوی انتقادی از کنش ایرانی در نظر گرفت که بر مسئله تقابل خود-خود درون هویت ایرانی توجه دارد. فردوسی با به تصویر

کشیدن تقابل‌های مزن ایرانی- ایرانی و حتی ایرانی- تورانی که در نهایت و در نقطه آغازین تاریخ در دوران فریدون منشأ مشترک می‌یابند، آنها را به عنوان چالش‌های عمیق فرهنگی و اجتماعی در جامعه ایرانی برمی‌نمایاند. بر این اساس فردوسی قصد دارد تا تصویری از تقابل درونی تاریخی ایرانیان را ارائه دهد که از نسلی به نسل بعد تکرار می‌شود. مسئله‌ای که در دوره کنونی همچنان آثار منفی خود را برجای می‌گذارد. این پژوهش نشان می‌دهد که تضادها و کشمکش‌های درونی، مسئله مزن «هویت ایرانی» است. این تضادها و کشمکش‌ها، ریشه در عوامل مختلفی دارند، از جمله:

۱. تفسیرهای متضاد از تاریخ و فرهنگ ایرانی: در طول تاریخ، تفسیرهای مختلفی از تاریخ و فرهنگ ایرانی ارائه شده است. این تضاد در تفسیرها می‌تواند منجر به تقابل و تعارض درونی و چالش هویتی شود.

۲. تأثیر «دیگر فرهنگی»: در عین توجه به متغیرهای درونی مسئله هویت ایرانی، این هویت همچنین در طول تاریخ، همواره در معرض تأثیر فرهنگ‌های دیگر بوده است. این تأثیرات در برخی از دوره‌های تاریخی، زمینه‌ساز تضاد و کشمکش درونی در هویت ایرانی شده است.

۳. تغییرات اجتماعی و سیاسی: تغییرات اجتماعی و سیاسی سریع و عمیق در ایران معاصر، باعث ایجاد نوعی گسست بین نسل‌ها و تضاد در ارزش‌ها و باورها شده است. این گسست و تضاد از حیث تأثیر آن بر انسجام درونی، چالش قابل اعتنا به شمار می‌آید.

به طور خلاصه، این پژوهش با طرح مسئله هویت ایرانی بر اساس مفهوم تقابل «خود- خود» و بهره‌گیری از شاهنامه فردوسی، حائز این یافته‌هاست: که مسئله هویت ایرانی، ریشه در تاریخ و فرهنگ این سرزمین دارد. با درک این ریشه‌ها و با ارائه راه‌حل‌های مناسب می‌توان به ایجاد یک هویت ملی قوی و پایدار در ایران معاصر کمک کرد. این هویت ملی باید مبتنی بر ارزش‌های مشترک، احترام به تفاوت‌ها و تعهد به آینده‌ای بهتر برای ایران باشد. در نهایت ضرورت بایسته پاسداری، دوام و اعتلای هویت یکپارچه ایرانی، قرار گرفتن بر بستری از تعامل، تساهل و مدارا با پذیرش همه انواع و گروه‌های فرهنگی مذهبی و سیاسی با محوریت انسجام درونی و اولویت منافع ملی می‌تواند باشد.

در نهایت و از نظر کارآمدی یافته‌های این پژوهش در حل مسئله هویت ایرانی، راه‌حل‌های پیشنهادی زیر توصیه می‌شود:

۱. شناسایی و درک عقلانی ریشه‌های تاریخی و فرهنگی تقابل خود- خود به عنوان آسیب بالقوه هویت ایرانی.

۲. دستیابی به تفسیر مشترک، جامع و متعادل از تاریخ هویت ایرانی.

۳. ارزیابی غیر ارزش‌مدارانه عناصر مثبت و منفی «دیگر فرهنگی» و بهره‌برداری از وجوه مثبت آن.

۴. زمینه‌سازی گفت‌وگوی بین‌نسلی و تفاهم بین ارزش‌ها و باورهای مختلف با هدف ایجاد انسجام درونی.



منابع

- آرزومند لیالکل، مصطفی و سیدعلی قاسم‌زاده (۱۴۰۲) «تحلیل تأثیر ذهنیت عامه نسبت به اصالت نژادی در حکمرانی غزنویان و سلجوقیان»، نشریه فرهنگ و ادبیات عامه، سال یازدهم، شماره ۵۱، صص ۱-۳۴.
- احمدی، حمید (۱۳۸۲) «هویت ملی ایرانی در گستره تاریخ»، فصلنامه مطالعات ملی، سال پانزدهم، شماره ۱، صص ۷-۴۶.
- استاریکوف، الکسی آرکادیویچ (۱۳۹۴) فردوسی و شاهنامه، ترجمه رضا آذرخشی، تهران، علمی و فرهنگی.
- استوکر، جری و دیوید مارش (۱۳۸۴) روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- اسکینر، کوئنتین (۱۳۸۰) ماکیاولی، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، طرح نو.
- (۱۳۹۹) بینش‌های علم سیاست؛ جلد اول: در باب روش، ترجمه فریبرز مجیدی، چاپ دوم، تهران، فرهنگ جاوید.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۴۸) زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران، انجمن آثار ملی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۷۷) تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم میراحمدی و عبدالجواد فلاطوری، تهران، علمی و فرهنگی.
- بهرامی رهنما، خدیجه (۱۳۹۹) «بررسی عناصر تراژیک داستان فرود سیاوش»، همایش ملی پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، صص ۱۳۷-۱۴۸.
- پرهام، باقر (۱۳۷۳) با نگاه فردوسی، مبانی نقد خرد سیاسی در ایران، تهران، مرکز.
- تهماسبی خراسانی، سیدنور (۱۴۰۰) غزنویان: ترک‌منش یا پارسی‌گرا؟، بلخ، انجمن ادبی هشت بهشت.
- تیلور، چارلز (۱۳۹۸) رخوت مدرنیته، ترجمه انور محمدی، تهران، جامعه‌شناسان.
- ثاقب‌فر، مرتضی (۱۳۷۷) شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران، تهران، معین.
- خلعتبری، الهیار و مصطفی ناصری‌راد (۱۳۸۲) ماهیت سیاسی حضور شاعران در دربار غزنویان، پژوهشنامه علوم انسانی، ۳۸ (۱)، صص ۶۳-۸۵. <https://sid.ir/paper/395069/fa> SID.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۵) هویت ایرانی در شاهنامه، نامه فرهنگستان، ۴۸ (پیاپی ۳۲)، صص ۶۹-۷۶. <https://sid.ir/paper/88017/fa> SID.
- رکابیان، رشید و مرتضی بابایی (۱۴۰۱) هویت ایرانیان در گذرگاه تاریخ (با تأکید بر هویت دینی)، فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام، ۶ (۱۲)، صص ۱۰۳-۱۲۹.
- رضوی جیفانی، خشایار (۱۳۹۹) جایگاه هویت ایرانی در عصر غزنوی، کارنامه تاریخ، ۱۴ (۶)، صص ۴۹-۳۳.

- روشن، امیر (۱۳۸۷) «کوئنتین اسکینر و هرمنوتیک قصدگرا در اندیشه سیاسی»، رهیافت سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۴، صص ۱۱-۳۵.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۷۵) فردوسی؛ زندگی، اندیشه و شعر او، تهران، سخن.
- (۱۳۸۲) سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱) نامورنامه، تهران، سخن.
- صابرلیتباری، فرشته و نگار داوری اردکانی (۱۳۹۹) «خود و دیگری در میراث مکتوب شاهنامه فردوسی (نگاهی به داستان بیژن و منیژه)»، مطالعات اسناد میراث فرهنگی، سال سوم، شماره ۲، صص ۷۶-۱۰۵.
- صادقی گیوی، مریم و بهاره پرهیزکاری (۱۳۸۹) «تدابیر حکومتی غزنویان در تاریخ بیهقی»، مطالعات نقد ادبی (پژوهش ادبی)، شماره ۲۱، صص ۲۱-۴۳.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۳) حماسه‌سرایی در ایران، تهران، چاپ پیروز.
- (۱۳۵۵) سخنی درباره شاهنامه، فردوسی و ادبیات حماسی، تهران، سروش.
- عابدی، محمد (۱۴۰۱) ابعاد هویت انسانی در قرآن و امتداد آن در سیاست، قرآن پژوهی، ۲(۴)، صص ۱۳۹-۱۵۴.
- عبدالخانی، محمد و شجاع احمدوند (۱۴۰۲) «ابوالقاسم فردوسی و نقد «منازعه درونی» در سپهر اندیشه ایرانی»، مجله پژوهش‌های نوین ادبی، سال دوم، شماره ۱، صص ۱۹۹-۲۲۲.
- عسگری، محمدعلی و فهیمه مخبر دزفولی و یونس فرهمند (۱۴۰۱) هویت ایرانی؛ نقد دیدگاه‌ها و ضرورت رویکرد تاریخی، تاریخ و تمدن اسلامی، ۱۸(۳۸)، صص ۹۹-۱۲۴.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۶۳) عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ دوم، تهران، سروش.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶) شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۵۱) سوگ سیاوش؛ در مرگ و رستاخیز، چاپ دوم، تهران، خوارزمی.
- (۱۳۸۴) ارمغان مور؛ جستاری در شاهنامه، تهران، نشرنی.
- میزانی، فرج‌الله (جوانشیر) (۱۳۵۹) حماسه داد، بحثی در محتوای سیاسی شاهنامه، تهران، حزب توده.
- موچانی، امیررضا و نیما حاجیان (۱۴۰۱) «شاهنامه‌خوانی و جایگاه شاهنامه در عصر صفویه»، هشتمین کنفرانس بین‌المللی زبان، ادبیات، تاریخ و تمدن، قابل دسترسی در:

<https://civilica.com/doc/1560216>

نظری، میثم و منصور میراحمدی چناروئی (۱۴۰۳) «فهم هویت در اندیشه چارلز تیلور و داریوش شایگان»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، سال شانزدهم، شماره ۲، صص ۱۲۸-۱۵۰.

doi: 10.48308/pij.2024.235446.1520

نولدکه، تئودور (۱۳۶۹) حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران، سپهر.
هانزن، کورت هاینریش (۱۳۷۴) شاهنامه فردوسی؛ ساختار و قالب، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، فرزانه روز.

هروی، جواد (۱۳۸۷) «عوامل سیاسی فروپاشی دولت سامانیان در تاریخ ایران»، پژوهش‌نامه تاریخ، سال سوم، شماره ۱۳، صص ۱۵۹-۱۷۴.

Audi, Robert (2015) The Cambridge Dictionary of Philosophy, Third edition, Cambridge University Press.

Braun, Virginia & Clarke, Victoria (2006) Using thematic analysis in psychology. Qualitative Research in Psychology, 3 (2). pp. 77-101
<http://dx.doi.org/10.1191/1478088706qp0630a>.

Freud, Sigm (1926) The Ego and the Id Leonard and Virginia Woolf at the Hograth Press, London. <http://indianculture.gov.in/ego-and-id>

Lears, T. J. Jackson (1985) "The Concept of Cultural Hegemony: Problems and Possibilities". The American Historical Review. 90 (3): 567-593.
doi:10.2307/1860957.

Neisser, Ulric (1988) Five kinds of self-knowledge. Philosophical Psychology, 1:1, 35-59. <http://dx.doi.org/10.1080/09515088808572924>.

Festinger, Leon (1968) A Theory Of Cognitive Dissonance, Stanford University Press.

Tajfel, Henri, & Turner, John, Charles (1979) An integrative theory of intergroup conflict. In W. G. Austin & S. Worchel (Eds.), The social psychology of intergroup relations (pp. 33-47).

Taylor, Charles (2001) Sources of the Self: The Making of the Modern Identity. Tenth printing, Cambridge University Press.

Zahavi, Dan (2007) Self and Other: The Limits of Narrative Understanding. Royal Institute of Philosophy Supplement 60:179 – 202.
DOI:10.1017/S1358246107000094. <https://ganjoor.net/ferdousi>.

Zahed, Saeid (2004) Iranian national identity in the context of globalization:dialogue or resistance. CSGR Working Paper No. 162/05.
Retrieved from <https://wrap.warwick.ac.uk/id/eprint/1957/>.
<https://ganjoor.net/ferdousi>.